

نشریه ادب و زبان
دانشکده ادبیات و علوم انسانی
دانشگاه شهید باهنر کرمان
سال ۱۷، شماره ۳۶، پاییز و زمستان ۹۳
میرزا آقاخان کرمانی و لزوم اصلاح تاریخ نویسی (علمی - پژوهشی)*

عاطفه درویشان

کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید باهنر کرمان

چکیده

دانش تاریخ در ایران جایگاه والایی داشته و دارد. صدها اثر تاریخی مهم در ادوار مختلف تألیف شده است، نهضتی که بعدها نیز ادامه یافته و نشان داده است که برای تاریخ نویسی، مکتب ویژه ای در زبان فارسی وجود دارد که بخشی از آن متأثر از شیوه تاریخ نگاری عربی است اما بخش مهمی از آن، تأملات مورخان ایرانی است. درباره این تاریخ نویسی تاکنون مطالب زیادی نوشته شده است؛ بسیاری تکراری است اما تازه هایی هم یافت می شود. در دهه های پایانی سلطنت ناصرالدین شاه و دوران حکمرانی مظفرالدین شاه، تاریخ نویسی سنتی ایران، درگیر تحولات و دگرگونی هایی به شیوه جدید شد. این تحول و دگرگونی، ثمره ارزشمند ارتباط با اندیشه گران جدید اروپایی بود. از نخستین اندیشمندان ایرانی که جریان انتقاد تاریخی نوگرایانه در تاریخ نویسی سنتی را بنا کرد، میرزا فتحعلی آخوندزاده بود و میرزا آقاخان کرمانی (۱۲۷۰- ۱۳۱۴ ق.) مورخ اندیشه گر و بنیان گذار جریان جدید تاریخ نگاری در ایران، آن را به اوج خود رسانید و شکل علمی به آن داد. هدف نوشتار، بررسی دیدگاه های تاریخ نگاری میرزا آقاخان کرمانی و نقد و انتقادات علمی وی بر تاریخ نویسی سنتی ایران است. شیوه تحقیق این نوشتار، توصیفی تحلیلی و بر مبنای سند کاوی طبق منابع کتابخانه ای انجام گرفته است.

تاریخ پذیرش نهایی مقاله : ۹۳/۹/۵
a.darvishan93@gmail.com

* تاریخ ارسال مقاله : ۹۱/۸/۲۸
نشانی پست الکترونیک نویسنده:

واژه های کلیدی: تاریخ، ادبیات، قاجاریه، تاریخ نویسی، نقد تاریخی، میرزا آقاخان کرمانی.

۱- مقدمه

در بین مطالعات تاریخی، تاریخ نگاری ایرانی و روند تکوین، تداوم و تحول آن، بحث از ماهیت، عناصر سازنده و... تا حدودی با کم توجهی پژوهشگران تاریخ ایران مواجه شده است. این جریان و حرکت فکری انتقادی، به پیدایش تفکر انتقاد بر تاریخ نویسی سنتی ایران در عصر قاجار بر می گردد. عصر قاجار، عصر سرنوشت ساز و مهمی است که در آن، اندیشه و تفکر سنتی ایرانی در حوزه های گوناگون سیاست، فرهنگ و اجتماع به چالش کشیده شد. ناگزیر تاریخ نویسی ایرانی نیز به عنوان یک حوزه و پدیده فکری، از این چالش برکنار نماند و از طرف برخی اندیشه گران ایرانی مورد نقد و انتقاد قرار گرفت.

۱-۱- بیان مسئله

تاریخ نگاری در مرحله انتقال، دور قاجار، را باید در سه ضلع جستجو کرد: ضلع اول، محمد تقی خان سپهر کاشی (لسان الملک)، صاحب ناسخ التواریخ و پسرش عباس قلی سپهر که از جلد نهم به بعد، کار پدر را ادامه داد، با استعداد کمتری و نثری نه به درجه پدرش از حیث محتوا و دیدگاه اگر چه این تاریخ، نازل است و از حیث اطلاعات و نیز نثر روان و به قول علامه قزوینی، در تقلید از بیهقی (قزوینی، ۱۳۶۷: ۸۷) قدمی است به جلو اما به همان شیوه کهن وقایع نگاری و نه چندان صادقانه. ضلع دوم تاریخ نگاری نزدیک به سبک اروپایی، محمد حسن خان اعتماد السلطنه است که روشنفکر حقیقت گوی عصر ناصری است و درست در جهت عکس سپهر که چاپلوس است و عتبه بوس. اعتماد السلطنه با تاریخ اشکانیان خود، روش علمی تاریخ نویسی را تا حدودی ارائه می دهد و در المآثر و الآثار و خاطرات خود، تعهد نویسنده و بیان درست را منظور می دارد.

اما ضلع سوم، تاریخ اسکندری میرزا آقاخان کرمانی است که روش علمی و منتقدانه و رسالت آمیز مورخ خود را دارد که عمر کوتاه وی، جلد دوم و سوم آن را از حیث امکان نشر، ساقط کرد. لیکن کار سه جلدی اعتماد السلطنه، از جهت تقدم باید آغاز تاریخ نگاری علمی محسوب گردد و تقدم او را بر میرزا آقاخان کرمانی پذیرفت اما پیشرو واقعی انتقاد از سنت تاریخ نویسی، میرزا فتحعلی آخوندزاده است که در کتاب ایرادات بر «روضه الصفا»

ناصری» از سبک و موضوع و ماهیت تاریخ نگاری، به شدت انتقاد کرده است و پس از او، منطق الملک و میرزا آقاخان کرمانی، دست به تدوین تاریخ ایران باستان به شیوه علمی زدند.

۲-۱- پرسش و ضرورت تحقیق

پرسش اساسی این تحقیق، آن است که اندیشه انتقاد بر تاریخ نویسی سنتی ایران، بر کدام زمینه ها و بستر تاریخی شکل گرفت؟ نقش متفکران و مورخان چون آخوندزاده و میرزا آقاخان کرمانی در شکل گیری جریان انتقاد بر تاریخ نویسی سنتی و تأثیر آنها در تحول تدریجی تاریخ نگاری ایرانی در عصر قاجار، تا چه اندازه قابل ارزیابی است؟ این مقاله بر آن است تا دیدگاه های انتقادی متفکر برجسته و مورخ عصر قاجار، میرزا آقاخان کرمانی، را بر تاریخ نویسی سنتی ایران تبیین نماید و زمینه ها و عوامل ظهور اندیشه انتقادی، پیشینه تفکر لزوم اصلاح تاریخ نویسی سنتی ایران را با اتکا به آرا و نقش متفکرانی چون آخوندزاده، کرمانی و ... بررسی و تحلیل نماید.

۳-۱- پیشینه تحقیق

با وجود اهمیت موضوع جریان نقد تاریخی، تحقیقات در این زمینه از پیشینه پرباری برخوردار نیست. به دیدگاه های انتقادی آخوندزاده و میرزا آقاخان کرمانی درباره تاریخ نگاری، در ضمن بحث اشاره خواهد شد اما آراء و اندیشه های کسانی چون طالبوف، مراغه ای و مورخان چون خورموجی، اعتمادالسلطنه، افضل الملک و میرزا شکرالله سنندجی در نقد تاریخ نگاری ایرانی، کمتر مورد توجه قرار گرفته و یا هیچ گاه موضوع یک مقاله یا کتاب واقع نشده است. نوشته های معدود درباره تاریخ نگاری ایرانی، هیچ اشاره ای به جریان نقد تاریخی ندارند و اساساً صرف نظر از برخی تحلیل های ارزشمند از حد شناسایی و معرفی بعضاً انتقادی منابع و مآخذ فراتر نمی روند.

روش تحقیق با توجه به ماهیت موضوع و در مقام گردآوری اطلاعات، به کارگیری روش های کتابخانه ای و اسنادی و در ارائه و طرح یافته ها، توصیفی-تحلیلی خواهد بود.

۲- بحث

تاریخ نگاری ایران از آغاز دوره اسلامی تا پایان قرن سیزده ق.، روند هزار ساله یکنواختی را -به جز پاره ای استثناها- پشت سر گذاشته است. قاجاریان به تاریخ توجه

ویژه ای داشتند و همین امر، سبب تألیف کتاب های تاریخی بسیاری شد. شیوه تاریخ نگاری در این دوره، به سبب تحولات جامعه ایران، متنوع بود و می توان آن را به دو شیوه سنتی و نوین تقسیم کرد.

۲-۱- ویژگی های تاریخ نویسی سنتی ایران

از سده سوم تا هشتم هجری، دایره مطالعات تاریخی، ناظر به عالم اسلامی و کشورهای مجاور آن بود، مگر در موارد استثنائی که به مآخذ معدودی در چین و مغولستان و خطه اروپا محدود می گردید. موضوع تاریخ نگاری، همیشه منحصر به ثبت وقایع نبود بلکه از این خلدون که مقام شامخی در تفکر حوادث تاریخی دارد که بگذریم، بعضی مورخان مانند ابن اثیر، تا اندازه ای به تعلیل حوادث پرداخته و نتایج آنها را سنجیده اند، هر چند به جریان های مهم عمومی تاریخ توجه نداشته اند.

از قرن هشتم هجری به بعد، یعنی تا قرن سیزدهم که آن را دوره انحطاط و فترت تاریخ نویسی می توان نام نهاد، این تنزل، جنبه های صوری و معنوی داشت. روی هم رفته در این مدت، نه سنجش تاریخی در کار بود و نه نقد و ارزشیابی منابع و نه نتیجه گیری تاریخی. وقایع را بدون ارتباط علت و معلول سر هم می کردند، از ذکر حقایق بسیاری خواه از راه مصلحت اندیشی، خواه از ترس و به علت ناامنی اجتماعی و خواه به جهت درک نکردن معنی واقعیات چشم می پوشیدند؛ خاصه در عصر صفویه، جنگ شیعه و سنی و استیلای خرافات پرستی، عامل مهم تنزل تاریخ نویسی در ایران و عثمانی گردید. تنزل افق فکری در آن دوره و بعد از آن، به حدی رسیده بود که با وجود توسعه مرادوات و مناسبات ایران و اروپا، کمترین اثری از نهضت علمی و فرهنگی مغرب (رنسانس) در ایران مشهود نیفتاد و هیچ کس به عظمت جریان های علمی و اجتماعی دنیای غرب که در حال تکوین بود، بر نخورد. مجموع تواریخی که در آن دوران فترت و تا زمان قاجاریه نوشته شده، آئینه سخافت فکری ادیبان و مورخان ماست. کمترین معایب این شیوه تاریخ نگاری، اغراق گویی های فراوان، مغلط نویسی، پرحرفی و فضل فروشی های بی خردانه است. (آدمیت، ۱۳۴۶: ۱۹)

در عصر قاجار نیز همان سنت تاریخ نویسی سنتی ادامه یافت. مورخین، باز هم از نوعی سبک مصنوع و مطول استفاده می کردند که میراث گذشته آنها بود. این سبک، واقعیت ها

را منعکس نمی کرد و به همین دلیل، تواریخ واقعی مردم محسوب نمی شد بلکه تاریخچه شاهان و وزرای آنها بود. از معروف ترین آنها می توان، مآثر السلطانیة دنبلی، ذیل روضه الصفای ناصری هدایت و ناسخ التواریخ سپهر را نام برد. با این تأکید که در عده معدودی از این آثار، واقعیات مهمی عرضه شده که نمی توان از آنها چشم پوشید. (آژند، ۱۳۶۰: ۱۱۹)

تاریخ نویسی سنتی که به صورت استمرار وقایع نگاری ها و مجلس نویسی های دوره صفوی و متأثر از روش اسکندریک منشی در عالم آرای عباسی و میرزا مهدی خان استرآبادی در جهانگشای نادری و دُرّه نادره بود، تا پیش از تحولات عصر جدید، ادب و شعر و تذکره نویسی و تراجم احوال با تاریخ، مجموعه واحدی تشکیل می دادند (آدمیت، ۱۳۵۷: ۱۵۱ و ساروی، ۱۳۷۱: ۱۳ و تکمیل همایون، ۱۳۷۰: ۱۶۷ و ۱۸۰) و نوشته های تاریخی با آرایه های ادبی و جملات موزون و شعر و مبالغه و تملق آمیخته بود. (کرمانی، ۱۳۲۴: ج ۱ / ۱۸ و ساروی، ۱۳۷۱: ۱۶۰ و ۱۸۰) نویسندگان این تاریخ ها چون بیشتر اهل ادب بودند ادیب - مورخ نامیده می شوند. (آدمیت، ۱۳۵۷: ۱۵۱) در این گونه تاریخ نگاری، سنجش و نقد و ارزشیابی منابع و نتیجه گیری در کار نبود و مؤلفان، وقایع را بدون در نظر گرفتن روابط علت و معلولی، کنار هم می چیدند و از ذکر بسیاری از وقایع، به سبب ترس و مصلحت اندیشی یا درک نکردن معنای آنها چشم پوشی می کردند. (همان: ۱۵۰) نوشته های این مورخان، بیشتر درباره سلسله قاجار و تحولات سیاسی زمان آنان بود. مورخان برای سلسله قاجار به تاریخ سازی می پرداختند. (مفتون دنبلی، ۱۲۴۱: ۴- ۶ و ساروی، ۱۳۷۱: ۱۲) این گونه تاریخ ها را می توان «سرگذشت نامه قاجاری» نامید؛ مانند سرگذشت نامه تاریخ محمدی و تاریخ ذوالقرنین. نویسندگان این کتاب ها، مطالب کتاب های یکدیگر را تکرار می کردند و چون فقط به سرگذشت شاهان می پرداختند، از توجه به مسائل اجتماعی و اقتصادی و مسائل دیگر بازمی ماندند. از آنجا که تألیف این کتاب ها، غالباً فرمایشی و درباری بود، می بایست به تأیید شاه می رسید. (مفتون دنبلی، ۱۲۴۱: ۵ و شیرازی، ۱۳۶۴: ۱۴) بیشتر تاریخ نگاران این دوره، در مقدمه کتاب های خود بر صداقت مورخ تأکید می کردند اما در عمل، حقایق را به علت های گوناگون با کلمات زیبا، پنهان می کردند. (اعتماد السلطنه، ۱۳۶۳: ج ۳ / ۲۰۶۱-۲۰۶۴ و سپهر، ۱۳۴۴: ج ۳ / ۱ و

کسروی، ۱۳۷۷: ۲۲-۲۳ و ۲۶-۲۷) همه این عوامل سبب شد تا بسیاری از اطلاعات ارزشمند در کتاب های تاریخی، منعکس نشود.

در این دوره، مورخین، بی نهایت کثیر التالیف بودند و برای اینکه با هم رقابت کنند بر اساس شعار «یا بنویس و یا بمیر» به نوشتن می پرداختند و صد البته که هر یک از آنان، حامیان ولخرجی در دربار داشتند. علی رغم تداوم حمایت اشرافیت قاجار از مورخین سنتی، ترجمه آثار نویسندگان اروپایی، منجر به نوعی تاریخ نگاری سنتی فارسی شد. این تأثیر که به نحوی بطئی و گند رخ نمود، در اواخر قرن نوزدهم، خود را در آئینه اسکندری میرزا آقاخان کرمانی نشان داد و در اوایل قرن بیستم، یعنی در دوره مشروطیت به اوج خود رسید.

۲-۲- تاریخ نویسی نوین و علل رویکرد و بسترهای زمینه ساز آن

جریان تازه ای که در تاریخ نگاری به وجود آمد، یکی از مظاهر برخورد ایران با تمدن غرب بود. فن تاریخ، مانند دیگر رشته های دانش و متعلقات اجتماعی نمی توانست از نفوذ روزافزون فرهنگ اروپایی، مصون بماند و این تحول، خود محتوم تاریخ بود.

مقدمات تاریخ نگاری جدید از زمان آشنایی ایرانیان با روش های تحقیق اروپایی آغاز شد. در نتیجه شکست ایران از روسیه، توجه شماری از ایرانیان به رمز ترقی غرب جلب شد؛ بخصوص ترقی روسیه پس از پتر کبیر، توجه عباس میرزا را جلب کرد و در ۱۲۸۳ق، کتاب پتر کبیر، اثر ولتر برای او ترجمه شد. در پی آن، کتاب هایی در باره ناپلئون و اسکندر و نیز کتاب تاریخ انحطاط و زوال امپراتوری روم نوشته ادوارد گیبون ترجمه شد. (آدمیت، ۱۳۴۶: ۲۰)

آشنایی با تاریخ جدید اروپا و نیز آثار تاریخ نویسان جدید و نامی اروپا که ابتدا از طریق ترجمه حاصل شد، به تدریج زمینه های تحول تاریخ نگاری و تاریخ نگری اندیشمندان ایرانی را فراهم ساخت. ترجمه کتاب های تاریخی و آثار تاریخ نویسان جدید اروپا در عهد عباس میرزا نایب السلطنه آغاز شد و در دوره محمد شاه ادامه یافت و در دوره ناصری به اوج خود رسید. ناصرالدین شاه به سبب علاقه مندی به تاریخ ممالک دیگر، دستور ترجمه بعضی از کتاب های تاریخی اروپایی را داد، همچنین برخی از

شاهزادگان قاجار، مانند فرهاد میرزا معتمدالدوله و مسعود میرزا ظل السلطان نیز به این کار مبادرت جستند.

از عوامل دیگر در کنار ترجمه آثار تاریخ نویسان اروپایی که در ایجاد زمینه تحول فکر تاریخ نویسی و تاریخ نگاری مؤثر افتاد، می توان این چنین نام برد:

ترجمه بعضی از کتاب های مؤلفان خارجی مثل «تاریخ ایران» از «سر جان ملکم»، «تاریخ مختصر ایران» از «مارخام کلمنت» و «رالیسون»، شیوه جدیدی در تاریخ نگاری معرفی کرد (آدمیت، ۱۳۴۶: ۲۰ و افشار، ۱۳۸۰: ۴۱۸) و حداقل این فایده را داشت که کسانی دانستند، تاریخ را به سبک دیگری جز آنچه که در ایران متداول بود، می توان نگاهت.

تأسیس دارالفنون در ۱۲۶۸ ق. و گشایش مدرسه علوم سیاسی در ۱۳۱۷ ق. و تدریس تاریخ در این دو مدرسه نیز عامل آشنایی با تاریخ اروپا و تاریخ نگاری اروپایی شد. تألیف کتاب تاریخ برای تدریس به طور مشخص، از زمان تأسیس دارالفنون آغاز شد و نخستین کتاب تاریخ درسی را ژول ریشار، درباره ناپلئون نوشت. (صفت گل، ۱۳۸۷: ۱۵۴-۱۵۶) معلمان و فارغ التحصیلان دارالفنون، کتاب های تاریخی تألیف و ترجمه کردند که بر تاریخ نگاری جدید ایران، تأثیر بسیار گذاشت. افزون بر دارالفنون، نخستین کوشش در تدوین کتاب تاریخ درسی را یوسف خان مستشارالدوله (متوفی ۱۳۱۳ ق) انجام داد. (همان: ۱۵۹ و ۱۶۴-۱۶۵)

تأسیس وزارت انطباعات به سرپرستی محمدحسن خان اعتمادالسلطنه، سبب تألیف کتاب های تاریخی و ترجمه شد و بر تاریخ نگاری جدید تأثیر بسزایی گذاشت. (فرمانفرمایان، ۱۳۶: ۱۲۰ و افشار، ۱۳۸۰: ۴۱۷)

اعزام دانشجو که از دوره عباس میرزا در تبریز، آغاز شد و همچنین سفرنامه های ایرانیان از اروپا، سفرنامه های مأموران ایران به اروپا که اطلاعاتی از تاریخ و احوال ملل اروپایی داشتند، مانند سفرنامه خسرو میرزا و گزارش سفر میرزا صالح شیرازی و شرح مأموریت آجودان باشی حسین خان نظام الدوله و نوشتن خاطرات، گامی پیشرو و مؤثر در ثبت وقایع تاریخی بود، مانند خاطرات سیاسی امین الدوله و روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه که بسیاری از وقایع تاریخی را روشن کرد.

از قرن دوازدهم/هجدهم میلادی که دولت های غربی به هند و خلیج فارس و خاورمیانه و به طور کلی جهان اسلام توجه کردند، به تدریج پایه های شرق شناسی و اسلام شناسی و ایران شناسی نهاده شد. روسیه و انگلیس که در ایران به دنبال منافع خود بودند، درحوزه ایران شناسی بر سایر دولت های غربی پیشی گرفتند و برای بهره برداری بیشتر، مراکز متعدد تحقیق درباره فرهنگ و زبان و تاریخ ایران تأسیس کردند. از این مراکز، ایران شناسان نامداری ظهور کردند که به تألیف تاریخ ایران پرداختند و بر تاریخ نگاری جدید ایران تأثیر شایانی نهادند، از جمله سرجان ملکم که از دانش آموختگان شرکت هند شرقی انگلیس بود و در مراکز شرق شناسی آن تحصیل کرده بود، در ۱۲۳۱ ق/ ۱۸۱۵ م، کتاب تاریخ ایران را با استفاده از منابع عربی و ترکی تألیف کرد و انگیزه تألیف را ادای وظیفه و اهمیت کشور ایران اعلام داشت. (طاهری، ۱۳۵۲: ۱۶-۱۹ و ۸۰ و شهبازی، ۱۳۷۷: ۱۶۴) تألیف این کتاب، دیگر محققان انگلیسی را به تحقیق درباره ایران و تاریخ آن ترغیب کرد. دولت روسیه نیز در وزارت امور خارجه روسیه به تدریس زبان فارسی پرداخت و در ۱۲۳۱ ق./ ۱۸۱۵ م، کالج لازاری به این منظور در مسکو، تأسیس شد (شفا، ۱۳۴۸: ۷۸۷) در این مراکز، ایران شناسان بنامی، نظیر بارتولد، مینورسکی، ایوانف و پتروشفسکی، تربیت شدند. (شفا، ۱۳۴۸: ۷۹۷-۸۰۱ و طاهری، ۱۳۵۲: ۲۵۴) توجه ایران شناسان به تألیف تاریخ ایران، بر تاریخ نگاری ایران، تأثیر بسیار گذاشت و سبب کنار نهادن شیوه سنتی شد. با ترجمه کتاب های تاریخی، پیروی از شیوه تاریخ نگاری غرب (ساده نویسی، دقت علمی، مطالعه در اسناد و نامه های رسمی و دوستانه و توجه به تاریخ دوره باستان) آغاز شد.

ورود صنعت چاپ به ایران در ۱۲۴۰ ق. و چاپ روزنامه در ۱۲۴۵ ق.، در دگرگونی سبک نگارش و ساده شدن نثر، تأثیر بسزا نهاد (بهار، ۱۳۲۱: ج ۳ / ۳۴۰-۳۴۷) و متون تاریخی نیز متأثر از سبک ساده نویسی در ادبیات شد.

عواملی نیز در تحول ذهنی و عقلی ایرانیان مؤثر افتاد و زمینه و بستر تفکر انتقادی و عقلانی در حیطه تاریخ و تاریخ نویسی و انتقاد بر سنت تاریخ نویسی کهن را ایجاد کرد. در اینجا نیز ترجمه، نقشی اساسی داشت. در دوره ناصری، ایرانیان برای نخستین بار از طریق ترجمه با آثار فلسفی، عقلی و علمی دانشمندان و فلاسفه اروپایی، آشنا شدند و اندیشه های

جدید فلسفی و عقلی به ذهن و فکر ایرانی راه یافت. (آدمیت، ۱۳۵۱: ۱۸-۲۶) کتاب گفتار در روش به کار بردن عقل، اثر معروف دکارت، به فارسی در آمد. مشوق ترجمه این کتاب، کنت دوگوبینو بود. یک سال قبل از ترجمه این کتاب در ۱۲۷۶ق، علی قلی میرزا اعتضاد السلطنه، وزیر علوم، فلک السعاده را بر پایه تحقیقات نیوتن و آرای ابوریحان بیرونی و فارابی به نگارش درآورد. همچنین آشنایی با آرا و نظریات متفکران اروپایی چون آگوست کنت، دیوید هیوم، جان لاک، جان استوارت میل و ژان ژاک روسو نیز اندیشه انتقادی در نزد اندیشه گران ایرانی را به تدریج، پیش برد. (ناطق، ۱۹۸۹م. : ۵۹-۶۰)

به این ترتیب، در میان نخبگان ایرانی، زمینه جریان انتقادی نسبت به باورها و اعتقادات سنتی کهن به وجود آمد. دایره شمول جریان انتقادی، جدای از حیطه ادبیات به مفهوم کلی آن تا نهادهای وابسته به سلطنت را در بر گرفت. ادبیات سنتی با نظام سیاسی حاکم و باورهای ریشه دار، پیوندی تاریخی داشت و انتقاد از ادبیات، به نوعی انتقاد از نهادهای فرهنگی و اجتماعی نظام سنتی بود.

قابل ذکر است که در اوایل قرن سیزدهم که هنوز روش تاریخ نویسی غربی، تأثیری در ایران نکرده بود، در میان صنف ادیبان مورخ سنتی در آغاز دوره قاجاریه، توجهی به اصلاح شیوه تاریخ نویسی پیدا شده بود که می توان آنها را نخستین نقدگونه های سنتی بر تاریخ نویسی رایج عصر دانست. از میان تاریخ نویسی های سنتی در صدر دوره قاجاریه که حاوی مطالب انتقادی هستند، می توان از «فوائد الصفویة» ابوالحسن قزوینی و تاریخ ذوالقرنین» میرزا فضل الله، متخلص به خاوری از منشیان دربار فتحعلی شاه، نام برد. قزوینی، تاریخ نویسی رایج عصر و تاریخ نویسان را به باد انتقاد گرفته و دشواری ها و موانع سیاسی، اجتماعی و ایدئولوژیک تاریخ نویسی را مطرح ساخته است. (قزوینی، ۱۳۶۷: ۱۷۳-۱۷۴) خاوری نیز در مقدمه تاریخ ذوالقرنین می نویسد:

«منظور از وقایع نگاری، اطلاع خاصه و عام از اوضاع مملکت است نه مقصود انشا پردازی و اظهار فضیلت. تاریخ دولت باید مختصر و با سلاست و پر منفعت باشد، نه مطول و پر بلاغت و بی خاصیت...» (خاوری شیرازی، ۱۳۸۰: ۶)

وی با طرح دیدگاه های جدید در باب تاریخ نویسی، ضمن انتقاد از تاریخ نویسی رایج، نکاتی را در اصلاح شیوه های تاریخ نویسی سنتی یادآوری می کند. (همان: ۷) با

وجود طرح چنین دیدگاه های انتقادی، نمی توان این انتقادات را که هرگز از شکل سنتی و محدود، فراتر نرفت، در تحول تدریجی تاریخ نویسی سنتی، مؤثر دانست اما در هر صورت در بین تاریخ نویسان سنتی و ادیبان، نشانه ای به این شکل وجود داشت.

همان طور که گفته شد، در دوره ناصری، جریان انتقاد بر سنت تاریخ نویسی رایج شکل گرفت. اولین کسی که توجهش به فقدان نقد علمی در ایران معطوف شد، کنت دوگوبینو، کاردار دانشمند و آشنا به تاریخ و فلسفه ایران و شرق سفارت فرانسه بود. گوبینو با فراست خاصی که نتیجه مطالعات او در تألیفات ایرانیان و ادبیات و تاریخ و فلسفه ایران بوده، به صراحت به نبود نقد و آثار زیان بار آن در ایران اشاره می کند:

«در ایران روح تنقید وجود ندارد و از هزاران سال قبل تاکنون، هیچ منتقدی پیدا نشده است که بتواند فلسفه ایران را تغییر دهد و یا ادبیات را تنقید نماید و بگوید که سبک فلان شاعر یا فلان نویسنده، بد بوده است... امروزه اصول استدلال و روش تنقید اروپایی، به هیچ وجه در ایران نیست.» (گوبینو، بی تا: ۱۶۲-۱۶۳) اشاره گوبینو به تکرار و یکنواختی تألیفات ادبی و تاریخی و فقدان نوآوری در ایران و بویژه تأکید او بر تاریخ نویسی ایرانی است که معتقد است، بسیاری تألیفات ایرانیان در حوزه تاریخ نویسی، مانند «روضه الصفای ناصری» و «ناسخ التواریخ»، مولود فقدان اسلوب تنقید در ایران است. از نظر او، اگر شیوه نقد علمی در ایران وجود داشت، این گونه آثار، مجال بروز نمی یافتند و شکفت زده می شود از این که چگونه، هدایت و سپهر، توانسته اند چنین تاریخ بزرگی را بنویسند، در حالی که در اروپا سه هزار دانشمند، نمی توانند نظیر این تاریخ بزرگ را بنویسند. (همان: ۱۶۳)

نماینده شاخص شیوه نگاری جدید در دوره قاجار، محمدحسن خان اعتمادالسلطنه است. او در پاریس، روش تحقیق جدید را آموخت و در تهران، کتاب های با ارزشی تألیف و اقتباس کرد، اگرچه کتاب های او نیز مانند آثار گذشته، فرمایشی و حکومتی بود. (اعتمادالسلطنه، ۱۳۷۱: ۳۰ و اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷: ج ۱/ بیست)

اما نخستین روشنفکر و اندیشه گر ایرانی که پایه نقد ادبی و انتقاد علمی تاریخی را بنا نهاد، میرزا فتحعلی آخوندزاده (۱۲۲۸-۱۲۹۵ ق.) است. آخوندزاده، متفکری پیشگام، مروج و مبلغ پرشور نقد سیاسی و اجتماعی و اصلاح گر دینی و تحول خواه فرهنگی بود. (آخوندزاده، ۲۵۳۵: ۴۷-۵۷) جهت اصلی نوشته های آخوندزاده در باب نقد، عمدتاً

معطوف آشنا کردن ایرانیان با معنا و مفهوم نقد علمی و نقش آن در پویایی فکری و عقلانیت و نیز نقد ادبی و انتقاد بر سنت تاریخ نویسی ایرانیان است. وی در سال ۱۲۷۹ ق.، نخستین انتقاد به شیوه علمی و جدید را بر سنت تاریخ نویسی ایرانی نوشت. این نوشته که رساله ایراد، نام گرفت، انتقادی بود بر تاریخ نویسی رضا قلی خان هدایت و در اصل انتقادی است بر جریان تاریخ نویسی رایج عصر. جهت اصلی انتقاد آخوندزاده، بر آوردن شعر در متن گزارش تاریخی و اغراق و عبارت پردازی های هدایت در گزارش رویداد تاریخی است و به همین منظور می نویسد:

«برادر، آخر من که دیوان شعر نمی خوانم، من تاریخ می خوانم... با شعر خود حواسم را پریشان مکن، گزارش از خاطر من رفت... شعر در تاریخ هرگز لزوم ندارد، والله سهو کرده ای». (آخوندزاده، ۲۵۳۵: ۲۰)

وی با بیان نمونه های دیگر، آوردن «قافیه در نثر» را به شدت، مورد انتقاد قرار داده است. (همان: ۱۹-۲۵) و در انتها پیشنهاد می کند که مجادله آنان به شخص ثالثی واگذار گردد تا آن شخص، گفته های دو طرف را مورد سنجش قرار دهد. (همان: ۲۴) در واقع این پیشنهاد او، تلاشی است برای توضیح مقوله نقد به زبان ساده. به این ترتیب که در پایان رساله، توضیحی ساده از نقد و مفهوم آن بیان می کند و می توان اشتیاق نویسنده را برای آشنا کردن ایرانیان با مفهوم نقد، دید. (کریمی حکاک، ۱۳۸۴: ۸۲) وی می نویسد:

«این قاعده در اروپا متداول است و فواید عظیمه در ضمن آن مندرج. مثلاً وقتی شخصی، کتابی تصنیف می کند، شخص دیگری در مطالب تصنیفش ایرادات می نویسد، به شرطی که در حرف دل آزار و خلاف نسبت به مصنف در میان نباشد و هر چه گفته آید به طریق ظرافت شود. این عمل را قرینکا می نامند. مصنف به او جواب می گوید، بعد از آن شخص ثالثی پیدا می شود یا جواب مصنف را تصدیق می کند، قول ایراد کننده را مرجح می پندارد، نتیجه این عمل است که رفته رفته نظم و نثر و انشا و تصنیف، در زبان هر طایفه یوروپا سلامت به هم می رساند و از جمیع قصورات به قدر امکان مبرا می گردد... اگر این قاعده... در ایران نیز متداول شود، هر آینه موجب ترقی طبقه آینده اهل ایران... خواهد شد». (آخوندزاده، ۲۵۳۵: ۲۹-۳۰)

یک سال بعد آخوندزاده، مهم ترین رساله خود، یعنی مکتوبات کمال الدوله را نوشت که رساله ای است در «پروتستانیسم اسلامی» و انتقادی است بر مهم ترین بنیادهای اجتماعی ایران. مباحثی که آخوندزاده در مکتوبات مطرح ساخته، اشاراتی نیز به شکل انتقادی تند بر شیوه تاریخ نویسی ایرانیان دارد. در واقع می توان گفت که آخوندزاده در

رساله ایراد، بیشتر به نقد ادبی پرداخته است تا انتقاد تاریخی اما در مکتوبات، در فقراتی که به تاریخ نویسی ایرانیان اشاره دارد، به انتقاد بر سنت تاریخ نویسی علمی نزدیک شده است و تا حدودی به موانع فکری و درک مورخ از پدیده های تاریخی و نیز آفات تاریخ نویسی ایرانی، اشاراتی صریح دارد. در آغاز، وابستگی تاریخ نویسی ایرانی را مورد نقد قرار می دهد و می نویسد: «وقتی به تاریخ دولتی نگاهی می کنی، از بدو تا ختم، پر از غلطش می یابی». (آخوندزاده، بی تا: ۴۷)

آخوندزاده در مکتوبات، به انتقاد تاریخی نزدیک شده است؛ به عبارت دیگر، علاوه بر انتقاد از نثر متکلف و مصنوع و پیچیده مورخان، به انتقاد از فن تاریخ نویسی و ناتوانی مورخان ایرانی در تحلیل و تعلیل رویدادهای تاریخی و عدم درک ماهیت و سرشت پدیده های تاریخی نیز توجه دارد. انتقاد آخوندزاده، صرفاً انتقاد بر شیوه تاریخ نویسی هدایت و استرآبادی نیست بلکه نشانه ای از علاقه نویسنده به استقرار فکر ترقی و تجدد در ایران (زرین کوب، ۱۳۵۴: ج ۲/ ۶۳۷ و زرین کوب، ۱۳۸۷: ۲۸۹) و عصیان بر باورها و عقاید رایج در ادبیات و تاریخ نویسی است. آخوندزاده، نقد و انتقاد را عامل اصلی پویایی و ترقی فکری و مدنی می دانست و تلاش کرد تا با آشنا کردن ایرانیان با مقوله نقد، در ترقی و پویایی فکری و ذهنی جامعه ایران که سخت به آن معترض بود، سهمی داشته باشد.

ردیابی تأثیر اندیشه های انتقادی آخوندزاده در نزد اندیشه گران ایرانی دشوار نیست و روشن گران و اندیشه ورزان ایرانی، هر جا که به انتقاد ادبی و تاریخی پرداخته اند، تحت تأثیر آخوندزاده و اندیشه های او بودند ولی تنها کسی که در قرن گذشته، تفکر تاریخی را در ایران ترقی داد، همان میرزا آقاخان کرمانی است. جریانی که آخوندزاده بنا کرد با میرزا آقاخان کرمانی (۱۲۷۰-۱۳۱۴ ق.)، مورخ اندیشه گر و بنیان گذار جریان جدید تاریخ نگاری در ایران، به اوج خود رسید و شکل علمی به خود گرفت.

۲-۳- میرزا آقاخان کرمانی و انتقاد علمی بر تاریخ نویسی سنتی

میرزا آقاخان کرمانی، یکی از برجسته ترین روشنفکران ناسیونالیست ایرانی در عصر قاجار است، علاوه بر آن، در تاریخ نویسی هم طرحی نو، در افکنده است. او نماینده تمام عیار طغیان علیه سنت تاریخ نویسی و ویران کردن پایه های آن است و تنها کسی است که نه تنها روش تحقیق که تفکر تاریخی را در این دوره ترقی داد. وی تاریخ را از ثبت وقایع

و سرگذشت شاهان، به تحولات اجتماعی و جریان های تاریخی برگرداند. در نگارش تاریخ، شیوه استدلال و استقرا را به کار برد و جریان تاریخ را با توجه به رابطه علت و معلول، مورد غور و تأمل قرار داد. وی همچنین، نخستین کسی است که از اصول علم اجتماع و فلسفه مدیّت و حکمت تاریخی بحث نمود و بنیان های سیاسی و پدیده های اجتماعی را در تحول تاریخ ایران بررسی کرد. بهترین تواریخ ایران باستان را تا پیش از میرزا حسن خان مشیرالدوله نیز او نوشت و تعجب در این است که تا امروز هم گفتارش در فلسفه اجتماعی مزدکی و همچنین بحثی که در علل تباهی و زوال ساسانیان دارد، از پرمایه ترین نوشته های فارسی است. (آدمیت، ۱۳۵۷: ۲۴)

مقام ادبی میرزا آقاخان در دو مرحله، یکی دوره تقلید و دیگر دوره سنت شکنی و ابتکار، قابل بررسی است. در دوره اول روح ادبی قرن گذشته در آثارش منعکس است اما در دوره دوم، به جهت محشور بودن با سیدجمال الدین اسدآبادی در سال ۱۳۱۰ ه.ق.، آشنایی با تفکر ادبی اروپا و آثار نویسندگان و هوشمندان عصر روشنایی فرانسه، به علاوه بعضی از نوشته های میرزا فتحعلی آخوندزاده که در واقع پیشرو نقد ادبی بود و همچنین اندیشه های نویسندگان مترقی فرقه «ترکان جوان» عثمانی، سبب ایجاد شرایط تحول ژرفی در تفکر ادبی میرزا آقاخان بود. تأثیر نویسندگان پیش از انقلاب فرانسه را باید نیرومندترین عامل تحول ذهنی او دانست. آثار ولتر و روسو و اسپینوزا و دکارت و اسپنسر را مطالعه کرد، با نحله های جدید فکری و آرا فلسفی و حکمی نوین آشنا شد و بر پایه این آشنایی، تفکر انتقادی جدید و تعقل تاریخی در او پدیدار گشت.

نوشته های تاریخی میرزا آقاخان، قسمت مهمی از اصیل ترین تحقیقات و افکارش را می سازند و از چند منظر گرانمایه اند: موضوع فن تاریخ، روش تاریخ نگاری جدید و نقد و سنجش منابع آن، دید فلسفی و تحلیل منطقی تاریخ، مطالعه احوال معاصر در سیرگذشت تاریخ و نوآوری در همه این مباحث. وی در حقیقت، از برجسته ترین نمایندگان مکتب تاریخ نویسی جدید در قرن پیش است. (همان: ۱۴۹)

او با تکیه بر دیدگاهی نو در تاریخ نویسی، گام مهم دیگری در تدوین تاریخ ایران برداشت و با آئینه اسکندری او، تاریخ نویسی وارد مرحله تازه ای شد که تا آن زمان ناشناخته بود. میرزا آقاخان کرمانی در مقدمه آئینه اسکندری (۱۳۲۴ ق.)، شیوه تاریخ نگاری

علمی را شرح داده و پس از نقد تاریخ نگاری سنتی، تاریخ حقیقی را مشتمل دانسته است بر «وقایع جوهری و امور نفس الامری» که دانستن آنها، سبب ترقی جامعه است. (همان: ۸) او بر فایده تاریخ در آشنایی با سرگذشت پیشینیان، تأکید کرده و معتقد است که هدف تاریخ نگاری، احیای ملت ها و سعادت اقوام است. (همان: ۱۴، ۱۱ و ۱۶) وی تاریخ نگاری را از ثبت وقایع و سرگذشت ها، به بررسی تحولات اجتماعی و جریان های تاریخی تبدیل کرد. او از روش استدلال و استقرا استفاده نمود و رابطه علت و معلولی را در تحلیل وقایع در نظر گرفت وی در تاریخ نگاری خود بر اصول «علم الاجتماع»، «فلسفه مدنیت» و «حکمت تاریخی» تکیه داشت و بنیادهای سیاسی و پدیده های اجتماعی را در تحول تاریخ ایران بررسی کرد. (آدمیت، ۱۳۴۶: ۲۳) وی، منتقد تند ادبیات و تاریخ نویسی ایرانی است. اندیشه های او در انتقاد از سنت تاریخ نویسی، عمدتاً در آیینۀ اسکندری و سه مکتوب انعکاس یافته و در رسالۀ ریحان بوستان افروز، انتقادات سخت و تندی بر ادیبان، شعرا و نویسندگان سنتی وارد ساخته است. وی از تاریخ نویسی اسلامی، به دلیل آلودگی مورخان به تملق و چاپلوسی و دروغ پردازی و آنکه تنها احوال شخصی سلاطین را نوشته اند، انتقاد می کند:

«اگر هم بالفرض کسی خواسته وقایع را به طور ساده بنگارد، به کلی از محاکمات تاریخی خالی است و نام آن را تاریخ احوال عمومی یک ملت نمی توان گذاشت، چرا که تنها به ترجمه احوال خصوصی سلاطین و امور شخصیتۀ ایشان اکتفا جسته اند. آن هم از کثرت مداهنه و ریشخند و فرط چاپلوسی و تملق، وقتی پنجاه ورق از تواریخ آن را کسی می خواند و نمی فهمد در احوال کدام پادشاه نوشته شده است زیرا که جز جناب جهان بانی و حضرت کشور ستانی و خاقان صاحب قران و سلطان عظیم الشان و شاهنشاه جم جاه ملایک سپاه و ملک الملوک عجم و شهریار جهانگیر و اعلی حضرت اقدس شهریار همایون عنوانی ندارد. اغلب چنان اتفاق می افتد که آن خاقان گیتی ستان، از فرط سفاهت و سستی نیمۀ ملک خود را بر باد داده باشد و آن پادشاه ملایک سپاه و ذات اقدس همایون ظل الله از کثرت فسق و فجور و فحشا، ابلیس رجیم هم از دستگاه او عار و استنکاف و ورزد ولی چاپلوسان منفور، سر افتخار این یک را به سپهر برین رسانید و فرشته کروی را جاروب کش آستان آن دیگری قرار داد». (میرزا آقاخان کرمانی، ۱۳۲۴ ق: ۱۹)

وی در مقدمه ای تحت عنوان «در فواید تاریخ و ماهیت این علم و نتیجه حکمت

تاریخی» می نویسد:

«فن تاریخ بحث می کند از اطوار و حرکات مردمان نامی و ترقی و تنزل ملل مختلفه دنیا در هر عصر و ظهور شوکت های بشریه در هر زمان و تحقیق و تفتیش عادات و اخلاق و موجبات انحطاط و انقراض دولت ها و هر چه از وقایع عبرت بخشای اعصار خالیه در خور و شایان تذکار باشد». (همان: ۱۱) در این سخن، توجه اش معطوف به گفتار شارل دومنتسکیو، در فلسفه تاریخ و کتاب نامی او در علل خرابی و تباهی امپراطوری روم است.

وی پایه انتقاد تاریخی را ترقی داد. هم تاریخ نگار جدید است و هم منتقد برجسته تاریخ نویسی. در انتقاد بر شیوه تاریخ نویسی ایرانی و نگاه جدید او به تاریخ و تاریخ نویسی، آخوندزاده تأثیر فراوانی داشت. تأثیر اندیشه های انتقادی آخوندزاده در مکتوبات، به وضوح، در سه مکتوب میرزا آقاخان کرمانی دیده می شود. در دید فلسفی و تشویق او به شیوه جدید در تاریخ نویسی، در کنار عوامل دیگر، سید جمال الدین اسدآبادی نیز نقش مؤثری داشت. سید جمال الدین اسدآبادی، میرزا آقاخان کرمانی را به نوشتن تاریخ ایران به شیوه علمی تشویق کرد. (آدمیت، ۱۳۴۶: ۲۳ و آدمیت، ۱۳۵۷: ۱۵۹) ظاهراً اسدآبادی، اول کسی بود که اصطلاح «فلسفه تاریخ» را در زبان فارسی به کار برد. وی از منتقدین تاریخ نگاری و تاریخ نگری شرقی و ایرانی بود. (رحمانیان، ۱۳۸۷: ۲۰) او بود که ضرورت توجه به تاریخ (History) را به میرزا آقاخان کرمانی گوشزد نمود. میرزا آقاخان با این دید فلسفی، به نگارش تاریخ عمومی ایران، همت گماشت و انگیزه خود را، این گونه بیان کرده است: در سال ۱۳۰۷ قمری، کتابی در ادبیات فارسی به نام آیین سخنوری نوشته بودم و بر یکی از بزرگان عرضه داشتم، پس از تمجید بسیار فرمود:

«بسیار خوب. ولی امروز ما مهم تر و لازم تر از لیترا تور چیز دیگری لازم داریم و آن، هیستوار، یعنی

تاریخ است اما نه تاریخی که در مشرق معمول و متداول است». (کرمانی، ۱۳۲۴: ق ۸)

این انتقاد اندیشیده با افکار سید جمال الدین اسدآبادی همسانی و هم سنخی کامل دارد. به گمان قریب، آن مرد بزرگی که میرزا آقاخان اشاره می کند، هم اوست که در جای دیگر همان کتاب، به صراحت اسم می برد. (همان: ۵۷۹) به هر حال، در وجه نظر مشترک میرزا آقاخان و اسدآبادی درباره مفهوم تاریخ، تردید نیست و آن نکته جویی، حکایت از عکس العمل علیه سنت ادبی و تاریخ نگاری ایران دارد.

از آنجا که میرزا آقاخان در موضوع فنّ تاریخ به علم مدنیت و بنیادهای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی توجه داشت و سرگذشت شاهان و ذکر وقایع تاریخی را به تنهایی کافی نمی دانست، با الهام از این تأثیر پذیری، در آینه اسکندری و سه مکتوب، آشکارا تاریخ نویسی ایرانی را مورد پرسش قرار داد و بر تاریخ نگاران سنتی تاخت؛ لذا با این دیدگاه در سه مکتوب نوشت:

«تاریخ نه تنها شرح حال سلطان و جنگ و جدال و رجز ابطال و شجاعان است، تاریخ بایست حاوی حدود مملکت و اخلاق و آئین ملت و کیفیات هر ایالت و قانون و روش سلطنت و معاهدات دولت با دولت دیگر و معارفه رجال قوم و ملت و شرح معیشت ثروت و تجارت رعیت و ترقی و انحطاط مدنیت در هر عصر و اسباب انقراض یک طایفه و پیشرفت و ترقیات هر فرقه، حتی مأوی و مرتع ایلات با جغرافیای بلاد را تماماً مشروحاً ضبط نماید» (کرمانی، ۲۰۰۰ م: ۲۳۴)

دیدگاه او بر توجه به حیات اقتصادی و اجتماعی جوامع، در تاریخ نویسی و توجه به علل ترقی و انحطاط جوامع و انتقاد بر دریافت یکنواخت هزارساله مورخین از تاریخ ناظر است. به اعتقاد او فنّ، تاریخ (فلسفه تاریخ) در میان مردم آسیا «جزو افسانه و اسمار» بود، بدون تعلیل و تحلیل رویدادها و حاکمیت تاریخ نگری قضا و قدری اما اروپاییان اکنون برای تاریخ، قانونی جسسته اند که آن را «حکمت تاریخی» نامند و بر اساس آن، رویدادها و حوادث تاریخی را مورد مطالعه قرار می دهند. آنها تحقیقات علمی جدید و دقیقی در خصوص تاریخ، داشته و کتاب هایی نوشته اند که می توان از مطالعه آنها به اسباب ظهور و سقوط دولت ها پی برد و منشا قدرت آنها را سنجید:

«تاریخ در گذشته در میان مردم آسیا، جزو افسانه و اسمار بود و در نزد ملل اروپا در فهرست وقایع ثبت می گردید بدون این که هیچ مورخی ذکر سبب و تحقیق معنی کند و همه چیز را حواله به قضا و قدر می کردند. اما دیرگاهی است که دانشوران مغرب برای این علم قانونی جسسته اند که آن را حکمت تاریخی نام نهاده اند. در این فنّ، مراحل وسیع سپرده اند و سلسله وقایع تاریخ را مطیع یک قانون مخفی می دانند و اصول رشد و انحطاط عمر دول را از روی تحقیقات دقیق مطالعه نموده و از آثارشان می توان پی برد که هر دولت به چه سبب ظهور کرد و به چه قوه زنده بود» (کرمانی، ۱۳۲۴ ق: ۱۶-۱۷)

علاقه اش به فلسفه تاریخ، خاصه معطوف به نتیجه گیری های تاریخی به منظور بهره یابی در راه ترقی هیأت اجتماع و نشر مدنیت است. وی این گونه می نویسد:

«حکمت تاریخیه، به مثابه آینه گیتی ناست که ذهن آدمی را برای ظهور قدرت ... و انقراض هر دولت باز کرده، او را در عالم انسانیت موفق به اجرای کارهای بزرگ می سازد که از جمعیت بشریه، مهالک موجوده را دفع و مخاطرات ملحوظه را منع کردن تواند.» (همان: ۱۱)

در سیر تحولات تاریخ، به فرضیه دوری ترقی و تنزل ملل که در میان متفکران عصر تعقل و بعد از آن در قرن نوزدهم خیلی رواج داشت، بی توجه نیست، اما نکته مهم، این است که آن را قانونی مطلق نمی شمارد بلکه تطوّر احوال اقوام را نتیجه علل مشخص مادی می داند. وی درباره فرضیه دوری تاریخ می گوید:

«ترقی و تنزل و استعلا و انحطاط ادواری، طبیعی است که به مقتضای حوادث زمان و تغییرات حدثان، مانند موسم بهار و خزان بر شاخسار ملل روزگار، طاری می شود و هیچ ملت از دست این تبدلات ریشه برانداز به جز وسیله تاریخ، خلاصی نخواهد داشت.» (کرمانی، ۱۳۲۴: ق: ۱۴)

در این بیان، ممکن است تناقضی به نظر آید، چه اگر قدرت و ضعف ملل به آن معنی «طبیعی» باشد که بهار و خزان می رسد، پس تأثیر قانون دوری، مطلق است و ترقی و خرابی ملل، امری است محتوم اما در واقع چنین نمی گوید بلکه معتقد است که احوال اقوام، تحت شرایط و علل خاص، فراز و نشیب طبیعی، یعنی غیر قابل اجتنابی را می سپرد و هر آینه، آن علل و شرایط را بشناسیم، می توان انحطاط و سیر قهقرایی ملل را پیش بینی کرد و برای آن، «تاریخ»، ابزار کار است. همین معنی را در اثر بعدی خود که افکارش پخته تر و جا افتاده تر گردیده ادا می کند و استدلال می کند که «خرابی و ویرانی» ملتی، امر «طبیعی نیست» بلکه ثمره «پاره ای بواعث طاریه عارضی» است و به همین علت، «با عزم» آدمی، «اصلاح پذیر» می باشد. (کرمانی، میرزا آقاخان، صد خطابه، نسخه خطی کتابخانه ملی ملک، به شماره ۲۳۰۷، خطابه چهارم) بنابراین، «ملتی که تاریخ گذشتگان و اسباب ترقی و تنزل خود را نداند... چه آرزوی ترقی و پیشرفت در آن گروه، پدید خواهد آمد؟» (کرمانی، ۱۳۲۴: ق: ۱۲)

در باب نقد سنت تاریخ نویسی به روئے مورخان مشرق، سخت می تازد و از راه تعمق می گوید:

«تا کنون، یک تاریخ صحیح اصلی که احوال قوم را به درستی بیان کند و مجموعه آداب و اخلاق گذشتگان و اسباب ترقی و تنزل اقوام را بیان نماید، در ایران و شرق نوشته نشده است. نوشته های مورخین، مملو از اغراقات بی فایده و مبالغات بی مزه و تملقات بی جا و اظهار فضیلت های بی معنی است، هیچ نتیجه

تاریخی بر آنها مترتب نیست. تاریخ نویسی ایرانیان از محاکمات تاریخی، خالی است و تواریخ موجود، تواریخ پادشاهان است تا تاریخ احوال عمومی یک ملت». (همان: ۱۸-۱۹)

وی افزون بر انتقاد از دروغ پردازی مورخان، به موانع سیاسی، اجتماعی و منفعت طلبی شخصی در تاریخ نویسی ایرانی، اشاره دارد و می نویسد:

«مورخان ایرانی، مقصودشان بیان حقیقت و کشف واقع... و تنبیه و عبرت آیندگان و دیگر چیزهایی که وظیفه و شأن مورخین نامی است، نبوده بلکه بر اغراض شخصی یا به جهت هوای نفسانی از روی مداهنه و تملق یا در تحت اجبار و تضییق، سفاقت های سلاطین و رذالت های وزرا و حکام را به عبارت مطمئن ستوده... گاه، گاه را به قدر کوه جلوه می دهند... و در بعضی اوقات قضیه را وارون می نمایند...». (همان: ۱۹)

میرزاآقاخان قصد داشت تاریخ عمومی ایران را از آغاز تا زمان قاجاریه، به راستی و بدون «مداهنه و دروغ و کذب و افترا و بهتان» بنویسد و فراز و نشیب احوال ملت را با «براهین تاریخی» بنمایاند تا عبرت بخش خوانندگان گردد. (همان: ۲۲-۲۳)

از دیدگاه میرزاآقاخان، تواریخ ایرانی از مآخذ صحیح و محاکمات تاریخی بی بهره اند. برای شاهنامه فردوسی علاوه بر وجه ادبی، وجه تاریخ نویسی نیز قابل است و عقیده دارد که شاهنامه این حکیم نامدار، «آرشیو» بزرگی است و آن را از سایر نوشته ها، حتی مروج الذهب و تاریخ ابن مقفع، صحیح تر می داند. به باور او، هر کس بعد از فردوسی خواسته تاریخی بنویسد، چون از «فن مورّخی» بهره ای نداشته، ناگزیر به اظهار فضیلت پرداخته و از عهده تاریخ نویسی بر نیامده است و از «مآخذ صحیح و محاکمات تاریخی» یکسره خالی هستند. (کرمانی، ۱۳۲۴ق: ۱۹ و ۵۷۸) مورخان ایرانی به جای اینکه به مآخذ صحیح، تکیه کنند و بر اساس حکمت تاریخی، تاریخ بنویسند، کارشان صرفاً، وسعت دادن به دایره اغلاق و پیچیدگی الفاظ بوده و از این روی، نتیجه چنین کاری، ظهور عجایی چون وصاف الحضرة و یمینی جرفاذقانی و تاریخ معجم و ذره نادره و انجمن خاقان، به عنوان تاریخ نویسی بوده است. (پارسی نژاد، ۱۳۸۰: ۶۵ و کرمانی، ۱۳۲۴ق: ۳۸۲)

میرزاآقاخان می داند که تاریخ، «قصه و افسانه» نیست (همان: ۸)، اما به ارزش افسانه های تاریخی توجه دارد. برخلاف مورخان یونانی، تاریخ ایران را با دولت های مادی و هخامنشی شروع نمی کند و به دوره های پیش از تشکیل سلطنت ماد، توجه دارد. هر چند تاریخ آن ادوار، تاریک است، داستان های تاریخی مربوط به زمان پیش از ماد، به

کلی بی مأخذ نیستند. نظر وی درست است و نخستین مورخ ایرانی است که به این نکته توجه نموده و سعی کرده از افسانه های گذشته، حقایقی درباره فرهنگ و معتقدات و احوال قدیم قوم ایرانی به دست دهد. در همین مورد می گوید:

که هر کاو به تاریخ شد رهنمون ز افسانه تاریخ آرد برون

(کرمانی، ۱۳۸۷: ۵)

انتقاد میرزا آقاخان کرمانی از تاریخ نویسی ایرانی که در سده های پیشین رو به انحطاط رفته بود، نمایانگر اندیشه های نوگرایانه وی در تاریخ نویسی است. وی در کتاب خود، بارها شکوه ایران باستان را ستایش می کند اما به دنبال آن است که دلایل انحطاط ایران را مورد بررسی قرار دهد. میرزا آقاخان به این راز بزرگ تاریخ، پی برده که همیشه خرابی و فساد داخلی، مقدم بر شکست های خارجی و ویرانی دولت ها رخ داده و بروز ادوار فترت تاریخی، نشانه ای است از انحطاط عمومی هیئت اجتماع. (کرمانی، ۱۳۲۴ق: ۳۵۶-۳۵۷ و ۳۶۰-۳۶۸ و ۵۷۳-۵۷۵) لذا از نکات جالب توجه در تاریخ نویسی وی، توجه او به عوامل درونی انحطاط ایرانی است. از دیدگاه او، نه بیگانگان بلکه ایرانیان، عامل اصلی زوال کشور بوده اند.

انتقادات چند سویه او البته پایانی ندارد و در سه مکتوب به صورت روشن، میرزا مهدی خان استرآبادی و میرزا محمد تقی خان سپهر را مورد انتقاد سخت قرار داده است. در انتقاد از استرآبادی، تحت تأثیر آخوندزاده است. (کرمانی، ۲۰۰۰م: ۲۳۹۳-۳۹۴) از نظر او، میرزا مهدی خان، تاریخ نویسی نمی دانسته و مقصود او نه تاریخ نویسی که اظهار فضیلت و تملق گویی بوده است. در نقد تاریخ نویسی میرزا مهدی خان، میرزا آقاخان، تاریخ نویسی را در ربط با سود و زیان آن برای جامعه می سنجد و معتقد است «خواندن و شنیدن این مزخرفات برای ملت یا دولت چه فایده دارد، جز اینکه اذهان صاف ساده مردم بیچاره را از این عبارات مغلق و ترهات معوج، فاسد و مغشوش دارد که هیچ مناسبت به شیوه تاریخ نویسی و عبارت نگاری ندارد.» (همان: ۳۹۵) به باور او، تاریخ نویسی استرآبادی جز تخریب ملت چیزی به دنبال ندارد و دُرّه نادره را چنان مبهم و مغلق نوشته که معلوم نیست «تاریخ به زبان فارسی است یا این که منتر و عقرب به زبان هندی.» (همان: ۲۳۲) بعد از استرآبادی، میرزا آقاخان لبه انتقاد را به سوی سپهر، آخرین تاریخ نویس

بزرگ سنتی می گیرد و تاریخ او را سر به سر بیهوده و بی فایده، تلقی می کند و می نویسد:

«دوازده جلد بزرگ در تاریخ ایران و اسلام نوشته است که پر است از افسانه های زنانه و مبالغات مردانه و عجزات خرافات آیات که سرتاسر آنها، دو عبارت موافق واقع و مطابق منطق ندارد... آیا قاه قاه خندیدن فتحعلیشاه هم جزء تاریخ است.» (همان: ۲۳۲)

به زعم وی، هدف مهم از تدوین تاریخ ایران یافتن علل عظمت و زوال ایران است. وی توجه نکردن سلاطین به حقوق مردم را یکی از علل اصلی انحطاط ایران می داند. سید جواد طباطبایی در این باره اشاره می کند که:

«کرمانی با تأکید بر این نکته که اعتقاد به سلطنت مستقله و بی توجهی به حقوق مردم، از مهم ترین عوامل انحطاط ایران بود. مفهوم جدید مشارکت سیاسی مردم به گفته او، حصه دار بودن مردم در امر حکومت را وارد می کند و می نویسد که عدم مشارکت مردم در قدرت سیاسی، موجب شده است که ایران از ترقی و پیشرفت بازماند.» (طباطبایی، ۱۳۸۴: ۳۲۲)

میرزا آقاخان کرمانی با تواریخ اروپایی نیز آشنایی داشت و در انتقاد از سنت تاریخ نویسی ایرانی، تلاش می کرد تا تصویری نیز از تواریخ اروپاییان به دست دهد. از دیدگاه او فن تاریخ نویسی، به همراه فن شعر (Poetry) و ادبیات (Literature)، در میان اروپاییان، پیشرفت شایانی کرده و از ترقی آن فواید بسیار و نتایج بی شمار به دست آمده است. (کرمانی، ۲۰۰۰م: ۲۳۲) تواریخ یونان و روم با این که از تعصب، خالی نیست، باز بر تواریخ مشرق مزیت و رجحان دارد و از حکمت تاریخی، بی بهره و خالی نیست. (کرمانی، ۱۳۲۴ق: ۵۷۹) به این ترتیب، میرزا آقاخان کرمانی که دانش تاریخی وسیع و عمیق تری نسبت به آخوند زاده داشت، با نوآوری و ابتکار، جریان انتقاد بر سنت تاریخ نویسی رایج عصر را که تداوم تاریخ نویسی یکنواخت هزار ساله ایرانی بود، ترقی داد و تکامل بخشید. او نخستین تاریخ نویس ایرانی است که با اندیشه فلسفی و تفکر جدید تاریخی، تاریخ نوشت و با ایجاد تحول در سبک، نثر، زبان و موضوع تاریخ و تفکر تاریخی، پایه تاریخ نویسی جدید ایرانی را بنا گذارد.

هرگاه فن تاریخ بر اساسی که میرزا آقاخان بنیان نهاده بود، نمو می کرد، تا به حال پیشرفت زیادی کرده بود، اما سیر ترقی آن متوقف گردید، تا به زمان ما رسید و از نو جانی گرفت.

۳- نتیجه گیری

آنچه این پژوهش به آن دست یافته، این است که انتقاد بر سنت تاریخ نویسی سنتی ایرانی، جریانی جدید، سنت شکنانه و علمی بود که تحت تأثیر آشنایی ایرانیان با اندیشه های فلسفی و عقلی جدید اروپاییان و برخی آثار تاریخ نگاری نوین اروپایی که به فارسی ترجمه شده بود، در دوران میانه قاجار، در بین اندیشه گران سیاسی و اجتماعی ایران و منتقدان وضع فکری آن عصر به وجود آمد.

میرزا آقاخان کرمانی، از جمله روشنفکرانی بود که نوشته هایش در بیداری افکار عمومی، تأثیر عمده ای داشت. اندیشه ها و نوشته هایش در زمینه تاریخ نویسی و تعقل تاریخی، تمدن غربی، ناسیونالیسم و توجه به زوال ایران زمین، زمینه ساز بسیاری از تحولات فکری و فرهنگی در ایران عصر قاجار شد. بی تردید، وی یکی از پیشگامان اصلی تجدّدخواهی در ایران بود و تلاش وی برای تدوین تاریخ ملی ایران، اقدامی اساسی بود که در آگاهی های ملی ایرانیان، نقش عمده ای داشت.

میرزا آقاخان، جریان سنت تاریخ نویسی را که با آخوندزاده پایه گذاری شده بود، ترقی شایانی داد. دایره آگاهی و دانش تاریخی او، وسیع تر از آخوندزاده بود. انتقادات او از تاریخ نگری و نظام فکری حاکم بر تاریخ نویسی سنتی که سبک، نثر و موضوع تاریخ نویسی را در بر می گرفت، با این اندیشه محوری او که هر چیز و هر نوشته ای را در ربط با سود و زیان آن برای جامعه و کارکرد اجتماعی آن مورد سنجش قرار می داد، پیوند مستقیمی داشت.

میرزا آقاخان، نخستین مورخی است که در تطبیق تاریخ نویسی جدید اروپا با تواریخ مشرق زمین، از فقدان تاریخی صحیح مبتنی بر حکمت تاریخی در شرق و ایران سخن گفت و تلاش کرد تا با نگارش آینه اسکندری به زبانی ساده و سدید، با براهین تاریخی در هر عصری، دلایل ترقی و تنزل و موجبات سعادت و انحطاط ملت ایران را آشکار سازد. وی نخستین کسی است که با دید فلسفی و روش علمی، به نگارش تاریخ ایران همت گمارد. صرف نظر از پاره ای نکته های محل بحث در مهم ترین اثر تاریخ نویسی او آینه اسکندری، می توان میرزا آقاخان را نقطه عزیمت تاریخ نگاری نوین ایرانی دانست.

فهرست منابع

- ۱- آخوندزاده، میرزا فتحعلی. (۲۵۳۵). **مقالات فارسی**. به کوشش حمید محمدزاده. تهران: نگاه.
- ۲- _____. (۱۳۵۱). **مقالات**. گردآورده باقر مومنی. تهران: آوا.
- ۳- _____. (بی تا). (**مکتوبات کمال الدوله**). به کوشش م. ب. مؤمنی. بی جا.
- ۴- آدمیت، فریدون. (۱۳۵۱). **اندیشه ترقی و حکومت در عصر سپهسالار**. تهران: خوارزمی.
- ۵- _____. (۱۳۵۷). **اندیشه های میرزا آقاخان کرمانی**. تهران: پیام.
- ۶- _____. (۱۳۴۹). **اندیشه های میرزا فتحعلی آخوندزاده**. تهران: خوارزمی.
- ۷- آژند، یعقوب. (۱۳۶۰). **تاریخ نگاری در ایران**. تهران: گستره.
- ۸- اعتماد السلطنه، محمد حسن. (۱۳۶۳-۱۳۶۷). **تاریخ منتظم ناصری**، ج ۳. تصحیح محمد اسماعیل رضوانی. تهران: دنیای کتاب.
- ۹- _____. (۱۳۷۱). **دور التیجان فی تاریخ بنی اشکان (تاریخ اشکانیان)**. تصحیح نعمت احمدی. تهران: اطلس.
- ۱۰- _____. (۱۳۶۷-۱۳۶۸). **مرآت البلدان**، ج ۱. تصحیح عبدالحسین نوایی و میر هاشم محدث. تهران: دانشگاه تهران.
- ۱۱- افشار، ایرج، ۱۳۸۰. **نگاهی گذرا به تاریخ نگاری ایرانیان (مجموعه ۴۶ گفتار پژوهشی)**. به کوشش رضا رضازاده لنگرودی. تهران: گستره.
- ۱۲- بهار، محمد تقی. (۱۳۲۱). **سبک شناسی**. تهران: بی نا.
- ۱۳- پارسی نژاد، ایرج. (۱۳۸۰). **روشنگران ایرانی و نقد ادبی**. تهران: سخن.
- ۱۴- تکمیل همایون، ناصر. (۱۳۷۰). **وقایع نگاری در یکی قطره باران (جشن نامه استاد دکتر عباس زریاب خویی)**. به کوشش احمد تفضلی. تهران: گستره.
- ۱۵- خاوری شیرازی، میرزا فضل الله. (۱۳۸۰). **تاریخ ذوالقرنین**. تصحیح ناصر افشارفر. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و کتابخانه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- ۱۶- رحمانیان، داریوش. (۱۳۸۷). **سید جمال الدین اسدآبادی**. تهران: مؤسسه تحقیقات

و توسعه علوم انسانی.

- ۱۷- رضازاده ملک، رحیم. (۱۳۵۴). **سوسمار الدوله**. تهران: دنیا.
- ۱۸- زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۵۴). **نقد ادبی**، ج ۲. تهران: امیر کبیر.
- ۱۹- _____. (۱۳۸۷). **نه شرقی، نه غربی، انسانی**. تهران: امیر کبیر.
- ۲۰- ساروی، محمدفتح الله بن محمدتقی. (۱۳۷۱). **تاریخ محمدی (احسن التواریخ)**. تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ۲۱- سپهر، محمدتقی. (۱۳۴۴-۱۳۴۵). **ناسخ التواریخ (سلاطین قاجار)**. تصحیح محمد باقر بهبودی. تهران: بی نا.
- ۲۲- شفا، شجاع الدین. (۱۳۴۸). **جهان ایران شناسی**. تهران: بی نا.
- ۲۳- شهبازی، عبدالله. (۱۳۷۷). **نظریه توطئه (صعود سلطنت پهلوی و تاریخ نگاری جدید در ایران)**. تهران: نشر نو.
- ۲۴- شیرازی، میرزا صالح. (۱۳۶۴). **سفرنامه**. به کوشش غلامحسین میرزا صالح. تهران: نشر تاریخ ایران.
- ۲۵- شیرازی، علیرضا بن عبدالکریم. (۱۳۶۵). **تاریخ زندیه (جانشینان کریم خان زند)**. تصحیح ارنست بیر. تهران: نشر تاریخ ایران.
- ۲۶- طاهری، ابوالقاسم. (۱۳۵۲). **سیر فرهنگ ایران در بریتانیا (یا تاریخ دویت ساله مطالعات ایرانی)**. تهران: ققنوس.
- ۲۷- طباطبایی، جواد. (۱۳۸۴). **مکتب تبریز و مبانی تجدد خواهی**. تبریز: ستوده.
- ۲۸- فرمانفرمایان، حافظ. (۱۳۶۰). **تاریخ نگاری ایران در سده های نوزدهم و بیستم میلادی**. یعقوب آژند. تهران: امیر کبیر.
- ۲۹- قزوینی، ابوالحسن. (۱۳۶۷). **فوائد الصفویه**. به کوشش مریم امیر احمدی. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ۳۰- قزوینی، محمد. (۱۳۲۲). **بیست مقاله**. به اهتمام ابراهیم پور داود. جلد اول. تهران: بی نا.
- ۳۱- کرمانی، میرزا آقاخان. (۱۳۲۴ق). **آئینه اسکندری**. تصحیح میرزا جهانگیر خان

صویراسرافیل. تهران: بی نا.

- ۳۲- ____ (۲۰۰۰م). **سه مکتوب**. به کوشش بهرام چوبینه. اسن آلمان: نیما.
- ۳۳- ____ . **صد خطابه**، نسخه خطی کتابخانه ملی ملک، به شماره ۲۳۰۷.
- ۳۴- ____ (۱۳۸۷). **نامه باستان**. به کوشش علی عبداللهی نیا. کرمان: مرکز کرمان شناسی.
- ۳۵- کریمی حکاک، احمد. (۱۳۸۴). **طلیعه تجدد در شعر فارسی**. ترجمه مسعود جعفری. تهران: مروارید.
- ۳۶- کسروی، احمد. (۱۳۷۷). **در پیرامون تاریخ**. تصحیح عزیز علیزاده. تهران: امیرکبیر.
- ۳۷- گوینو، ژوزف آرتو. (بی تا). **سه سال در ایران**. ترجمه ذبیح الله منصور. تهران: فرخی.

۳۸- مفتون دنبلی، عبدالرزاق بن نجف قلی. (۱۲۴۱ق). **مآثر سلطانیه (تاریخ جنگ های ایران و روس)**. تبریز: بی نا.

۳۹- ____ (۱۳۵۱). **مآثر سلطانیه (تاریخ جنگ های ایران و روس)**. تصحیح غلامحسین صدری افشار. چاپ افست. تهران: بی نا.

۴۰- ناطق، هما. (۱۹۸۹م). **ایران در راه یابی فرهنگی**. پاریس: خاوران.

ب- نشریه

- ۱- آدمیت، فریدون. (فروردین ۱۳۴۶). «**انحطاط تاریخ نگاری در ایران**». مجله سخن، سال ۱۷، ش ۱، صص ۱۹-۴۷.
- ۲- ____ (مهر و آبان ۱۳۴۵). «**سه مکتوب میرزا فتحعلی، سه مکتوب و صد خطابه میرزا آقاخان کرمانی**». یغما، سال ۱۹، شماره ۷-۸، صص ۵۸-۸۷.
- ۳- رییس نیا، رحیم. (پاییز ۱۳۸۱). «**گذری بر اندیشه ها و آثار عباس قلی آقاقدسی**». فصلنامه تاریخ روابط خارجی، سال سوم، شماره ۱۲، صص ۱۷۷-۲۲۴.
- ۴- صفت گل، منصور. (پاییز ۱۳۸۷). «**تاریخ نویسی در ایران (از دارالفنون تا بر افتادن فرمانروایی قاجاران)**». دانشگاه انقلاب، ش ۱۱۲، صص ۵۸-۷۹.
- ۵- فشاهی، محمدرضا. (مرداد و شهریور ۱۳۵۲). «**نهضت ترجمه در عهد قاجاریه**». نگین، سال نهم، شماره های ۹۹ و ۱۰۰، صص ۷۶-۹۵.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی